

عکس ۶: علامت مادرزادی بر سینه هانومان
ساکسنا، چنانچه در ۱۹۷۱ وقتی او ۱۶ سالش
بود، مشخص بود. علامت مادرزادی، منطقه ای
با رنگ دانه های کمتر بود.



Figure 6 Birthmark on Hanumant Saxena's chest as it appeared in 1971, when he was 16 years old. The birthmark was an area of lessened pigmentation.

عکس ۷: شماتیک نشاندهنده جراحات اساسی
بر بدن ماها رام سینق. دکتر اس، سی پادینا،
(پزشک قانونی، فاتهگار، اوتار پرادش، هند)
دایره ها را در زیر سینه و بالای شکم کشیده
است. اعداد لاتین متناظر با جراحات مختلف
هستند که در گزارش کالبد شکافی توضیح داده
شده اند. شماره ۱ بزرگترین جراحت بود. به
ویژگیهای جراحات کوچکتر در پیرامون جراحت
بزرگ مرکزی، توجه کنید. این به دلیل
پراکندگی شلیک گلوله است بعد از اینکه آنها از
لوله اسلحه خارج شده اند.

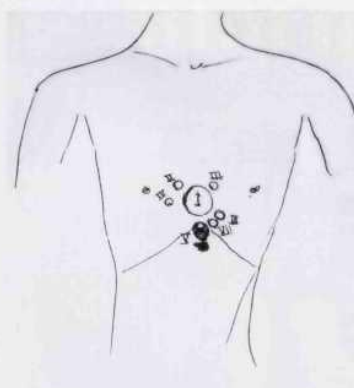


Figure 7 Sketch showing location of fatal wounds on Maha Ram Singh. Dr. S. C. Pandeya (Civil Surgeon, Fatehgarh, U.P., India) drew the circles on the lower chest and upper abdomen. The Roman numerals correspond to the different wounds described in the autopsy report. Number I was the largest wound. Note the characteristic smaller wounds on the periphery of the large, central wound. This is due to the scattering of the shot after they leave the barrel of the gun.

منبع: کتاب Where Reincarnation and
Biology Intersect, دکتر یان استیونسون

هانومان ساکسنا (Hanumant Saxena) در سال ۱۹۵۵ در ناحیه فرخ آباد از استان اوتار پاردش (Uttar Pradesh) هندوستان به دنیا آمد. مادرش تازه به او باردار بود که مردی موسوم به ماها رام (Maha Ram) در رویا بر او ظاهر شده بود. ماها رام چند هفته پیش از آن رویا به ضرب گلوله به قتل رسیده بود. ماها رام در رویا به مادر هانومان گفت: «من نزد تو می آیم.» و در حالیکه این را گفته بود روی بستری دراز کشیده بود. رویای مادر همین جا خاتمه یافت.

وقتی هانومان متولد شد، والدینش در قسمت زیرین سینه او نزدیک خط عمود وسط سینه (شکل ۶) متوجه یک خال مادرزاد شدند. شکل این خال مادرزاد غیرعادی و در واقع لکه ای متشکل از چند خال کوچک تر بود که کنار هم قرار گرفته بودند. رنگ این خال در مقایسه با رنگ پوست، روشن تر بود. هانومان بعدها گفت وقتی بچه بود ه در ناحیه خال هیچ دردی احساس نمی کرده ولی والدینش گفتند او گاهی از بروز درد در آن ناحیه شکایت می کرد. خود او می گفت از ۱۴ سالگی به بعد بود که متناوباً دردی را در آن ناحیه حس می کرد.

ناحیه استقرار خال مادرزادی هانومان بسیار به ناحیه زخم کشنده ماها رام نزدیک بود، و لازم است کمی درباره او (ماها رام) و چگونگی مرگش توضیح دهیم. ماها رام حوالی سال ۱۹۰۵ در همان دهکده ای که هانومان ساکسنا بود متولد شد، و خانه او از خارج محل اقامت خانواده هانومان بیشتر از ۲۵۰ متر فاصله نداشت. او کشاورزی بود که قطعه ای زمین و یک گوساله نر داشت که گاهی بابت سوار کردن دیگران بر آن گیاه می گرفت. او ازدواج کرد و صاحب پنج فرزند شد. برادر بزرگ ترش او را «یک پسر ساده و خوب» توصیف می کرد. او هیچ دشمن خاصی نداشت. با این وجود، عصر روز ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۴ در حالی که نزدیک قهوه خانه ای در وسط دهکده که فاصله زیادی هم از خانه اش نداشت ایستاده بود، یک نفر او را از فاصله نزدیک با تفنگ شکاری مورد اصابت گلوله قرار داد. او تقریباً همان موقع جان سپرد. شخص مهاجم گریخت، و چون شناسایی نشده بود، پلیس کسی را دستگیر نکرد.

چون ماها رام آدم بسیار بی‌آزاری بود، این احتمال وجود داشت که بی‌گناه کشته شده باشد و قاتل او را در تاریکی با شخص دیگری اشتباه گرفته باشد. گزارش کالبدشکافی نشان داد که بیشترین آثار گلوله‌ها مربوط به قسمت تحتانی در وسط سینه بود؛ در اطراف زخم اصلی هم چند زخم پراکنده به چشم می‌خورد. پزشک هندی‌ای که همراه با من گزارش کالبدشکافی او را معاینه کرده بود (و از خال مادرزادی هانومان هیچ اطلاعی نداشت) روی یک نقاشی از بدن انسان، ناحیه زخم‌ها را مشخص کرد (شکل ۷). این شکل همانندی تقریباً دقیقی را بین ناحیه زخم‌های ماها رام و ناحیه خال مادرزادی هانومان نشان می‌دهد.

هانومان وقتی تقریباً یک ساله بود حرف زدن را آغاز کرد. و حدوداً سه ساله بود که شروع کرد به گفتن چیزهایی درباره ماها رام. او می‌گفت ماها رام است و به خال خود اشاره می‌کرد. می‌گفت آن قسمت، مورد اصابت گلوله قرار گرفته بوده.

او چند مورد دیگر هم گفته بود که درباره ماها رام صدق می‌کرد. بخصوص اینکه گوساله نر ماها رام را می‌شناخت که البته شاید کار چندان دشواری نبوده باشد چون گوساله‌های نر بیرون خانه ماها رام می‌ایستادند. هانومان دوست داشت به خانه ماها رام سر بزند و کنار مادر ماها رام که هنوز آنجا زندگی می‌کرد باشد. مادر هانومان به ما گفت که او تا سن ۵ تا ۶ سالگی‌اش درباره زندگی گذشته حرف می‌زد، ولی پدرش گفت، او تا ۱۰ سالگی به خانه ماها رام سر می‌زد. البته برخلاف بسیاری دیگر از سوژه‌هایی از این دست، هرگز به نظر نمی‌رسد که هانومان با خاطرات زندگی گذشته درگیری شدیدی داشته.

هرچند من اولین بار در سال ۱۹۶۴ به‌این کیس برخورددم، ولی آن موقع چون این موضوع در استان اوتار پارداش اتفاق افتاده بود برایم مورد دور از دسترس بود، و تا سال ۱۹۷۱ نتوانستم از نزدیک به این کیس بپردازم. تا آن زمان هانومان ۱۶ ساله شده بود، ولی به نظر می‌رسید که آگاهان از این ماجرا از وقایع اصلی در روند توسعه کیس مطالب خوبی گردآوری کرده‌اند. دو نفر از آن‌ها ادعای هانومان مبنی بر تولد دوباره ماها رام را قبول نداشتند. همسر ماها رام از مصاحبه امتناع می‌کرد، شاید علتش این بود که فکر می‌کرد ما ماموران دولتی یا همچون کسانی هستیم و بهتر می‌دید که از ما احتراز کند؛ و بزرگ‌ترین پسر ماها رام نیز این ادعای هانومان را رد می‌کرد، شاید به این خاطر که هانومان نتوانسته بود او را شناسایی کند. دیگر آگاهان اصلی این ماجرا گفته هانومان را مبنی بر اینکه ماها رام است که دوباره متولد شده‌است، قبول داشتند.

قبل از اینکه بحث درباره این کیس را به اتمام برسانیم، توجه شما را به این احتمال معطوف می‌کنم که چه بسا خیلی وقایع مشابه دیگر هم در هندوستان اتفاق افتاده باشند که نه گروه ما و نه هیچ کس دیگری هرگز از آن اطلاع ندارد، چه رسد به اینکه بخواهد بررسی‌شان کند. این واقعه در خارج از این محفل هیچ عمومی نیافت و خود ما هم تقریباً برحسب تصادف به آن برخوردیم. بدون شک با یک جستجوی منسجم برای پیدا کردن چنین کیس‌هایی به بسیاری موارد مشابه دیگر برخورد خواهیم کرد. راستی، یک قاضی از این ناحیه به من توصیه کرد که همه پرونده‌های دیگرم را رها کنم و به فرخ‌آباد بروم. در آنجا آمار قتل بسیار بالا بود و ظاهراً آن قاضی متوجه بود که بین مرگ‌های خشونت‌آمیز و بچه‌هایی که ادعا می‌کردند زندگی‌های قبلی‌شان را به یاد می‌آورند ارتباطی وجود دارد.

ترجمه از کتاب آنجا که تناسخ و زیست‌شناسی به هم می‌رسند، یان استیونسون، صفحه ۵۰ و ۵۱